

خاتم زاده عزیز سلام

برهبرایم پیش آمده است که فرانسه ام به دوستان متن نسیم یا به دیدش بروم، اما او خود متن  
 زده یا از راه رسیده است، از این جهت به آنچه آل را تله یا پی می گویند پیوسته شده ام، شاید  
 باور نکنید، اما صبح روز فردا به شما نگر می کردم و حال داشتم برایشان نامه ای ننویسم. امروز صبح در وقت  
 وقتی داشتم به حالش که باید به شما بنویسم، نگر می کردم، پستی زنگ زد و نامه شما را به دستم داد. از تهنیت  
 خشکم زد و بوی دیگر به وجود ارتباط ذهنی اعتماد پیدا کردم.

به به حال نامه های پیش از آنچه فکر کنید خوشاملم کرد، چون مدت ها بود، یعنی از وقتی مانی از  
 لندن برگشته بود، از شما خبر دادم. مانی وقتی آمده گفت که شما را پی سفری شده ایم، از این جهت  
 نگر می کردم یا هنوز در سفر هستید یا به علی نامه ام به دستتان نرسیده است.

امید دارم خوب و به حال باشید، از نظر مان در باره به حال های آندلی و مکتبم تا آنجایی که  
 چند سال است دیگر آندلی در این حال نخرده قطعی طلوع کرده است. شعری گفته ام، بسمت آن سرده ام  
 و دیگر و از سر ناچاری رو به کارهای آورده ام که در حقیقت کار من نیست، اما با لافچه به نوعی زندگی  
 خالی مرا پر می کند، بی آن که مرا افسوس کند. چند سال پیش به بینندگان آقای دکتر شفیق که نمی کار کنید  
 و آنه نامه هنرش علی را شروع کردم. دو سه سالی دتم برآ گرفت. دو سه سالی هم در وقت نوشتن  
 بود و حالا به مراحل آخر چاپ رسیده است و امید دارم تا به حال ارسال با لافچه منتشر شود. شما

فقهی از آن را برای حرام و حلال

خبریه است که به امر و نهی فقهی که در کتب و کلام آمده است

است. در کتاب فقهی تحریریه برای ما در صورتی که این کتاب است

کرده باشد قبل از آنکه در ضمن کار به این نتیجه برسیم که در این کتاب

چه مباحثی است که در مورد فقه است، و این غرض و مقصد کتاب است <sup>مباحث</sup>

در این مورد و از آنجا که ما هم فقهی از دوران تیره و دلتنگی که در آن

برای این سوال است که کتلت این چه کتاب است در این دو کتاب است؟

رسیده است، اما لازم است قضا شرعی اولیه هم را که در زمان آخر عمر

دست یابیم. در کتاب فقهی جدیدی که در این کتاب است

در شرحی که در ۱۳۲۰ گشته است برای فقهی (فقهی نام فقهی است که

و شرحی فقهی از تاریخ شرعی و کلامی فقهی و فقهی و فقهی فقهی

در آن سالها برای شرح دهیم که این کتاب را با استفاده از آن

این مطالب به دست ما رسیده است و ما هم از آن مطلع هستیم

در این مورد به شما میگویم

از شرف بزرگی و انتباهی که در حق شرفهای شما در گذشته است و آنچه تاکنون به شما رسانیده است  
 با آنکه غمخوردی که همکاران نزدیک با عیبت دارند، تلقین صحت کردم و پیغام شما را رساندم. این  
 گفته نامه اعتراض شما به سلب رسید است، اما گویا انتباه از خود نشان داده است که شرفها را ننهم  
 فرستاده بودید، به همین جهت هم نامه شما در کلبه نقل شده است.

با آنکه اصرار و غمخیز این در دانه که در این صفا اس و دولت بودم. بعد از تمام شدن  
 دانشگاه هم اغلب همگرا می دیدیم. بعد از آن تمام آبدان رشته و سالها آنجا مانده بودیم  
 پیش خدای آن ها را می دیدیم از آبدان به تهران آمد و باز که میگردیدیم ولی خیلی در بریدی  
 اخیری زنده این را صد و بیست سال پیش دیدیم که بسیار در بیمارستان تهرانی بودیم، نامه شما  
 باعث شد که بعد از صد سال به این تلقین هم و حال در احوالی برسیم. آری این را از شما که

برای این می نویسم :  
 کرج گودبردشت خیابان دوازدهم شرقی شماره ۳  
 فراربرد تا قبل از سال لغوی به لندن دانشه باشم و مقامات و ادوای بیسی دکور

خراب شده و عیبت کردم و نیز انگریز و حضرت دیدار دوستان به نام خانم با اینها می بینیم با یکدیگر

به امید دیدار

۳۰ آذر ۱۳۶۷

آدمیزاده امیدزنده است !!

نازنین و منی برای شما سلام دارند. آنای سر به کسی هم از آن در وقت است.

دولت ساعوم نیت حاتم عزیز

سلام گرم بر لبم را بپذیرید. از نامه عصبانان آن که هذین بار خواندم هم یاد دادم و هم محضه دار. ای نویسنده  
 چند سال دیگر آفتاب در این جان خیزده قطعی طلوع نموده است (یعنی قدر زبانی غم انگیز) سعی کنید که  
 سنت افزد نام و دلگرمی برای این جمله عصام چه و عصبان هم شدیم. زنده خدا اما صلعت با این  
 ۱- هر چیز دیگر که ما خواندیم بنامید، شمارا سحر آورده. ساعر خوب، منزفه و این همان آفتاب  
 است که در آرزوی حال شما هموار می‌دارد. در لغت اگر قدر آنرا ندانند درین ایام گذرایی  
 زندگی دیگر روزمره بنهانش کنید. نسبی باید استعداد شمارا حاصل دهند و بر آنرا نماند تا با آنها بگریز  
 بچنگید و بر روزگود. چاره ای جز این نیت ساعر!

۲- نوشته آمد از روی اخبار به کار تحقیقی ادبی می‌پردازند که همچون زوال افزد است  
 دارید. او مجید بود به بیت سال جوانی خود را صرف این کار کند و در سال دهم کار دیگر است  
 برابر در تقنین استقلال اقتصاد. و البته به یک دست که از ساعران کلاکت و معاصر خود مان  
 و جهان چیز یاد بگیرد. زنی معتقدم که ساعران کلاکت و معاصر خود مان  
 که کارنامه وزارت نامه تر ساعر را به پایان رسانده اند و کتابان بر روی قفسه خواهد بود  
 به ساعریک می‌گویم و شما مانده سطر آن ساعر

۳- در مورد چاپ مخطوطه دوش راه و جنگل رود در مجله جیسا، انتظار دارم طبیعت  
 خوانش من شما شخصای دو قطعه را ابتدا در خودش حاشی می‌اویسید در جیسا ما خواهند  
 که طبیعتا عصبانان می‌سیدید و آنگاه به آنگاه خبری شد که می‌دادید که چرا دوستی که در جیسا  
 در شماره شده یا احوال بی دقتی آنها از بی و نهی از نو دیگر را سهرم کرده در رنگ قطعه ای  
 چاپ کرده اند و حاضر نیستند سبانه گل را به گردن بگیرند. البته من می‌توانم در زیره در این  
 این را توضیح بدم، اما در مخالفت با جیسا ندارم و از شما نیز می‌خواهم که ناراحتان کردم.

۴- این تر می‌خوانید یک اثر تحقیقی در باب بیرونی اختصاصی بنویسید، لضم  
 بسیار لازم و جالب است اگر وقت سزگوش سوار انگرد. بیرونی همچون یک ساعر  
 هستن مردم دولت است. یک بانوی منزهه بان اناس در تاریخ ادبیات ما برای همه نیت  
 است. حال اگر بگفته "دنیا بیرونی با همه همسست و با کهاش دنیا را منزهه  
 دست و پا را با بد علت آنرا در شرایط اقبالی ایران دوران او حبس وجود کرد

۴- تاریخ ۱۳۷۳ سال ۱۴۰۱ شمسی

در حقیقت جوان و بعد از این افراد دیگران را که ما را عمره زده کرده است اما خوشبینی بر روی  
در آن بود که پدر و مادرش که همچون اعیان الملک در کت و محفیت های ادبی پیرایون او و ملک اشوارها بود  
و "منظوم خورشیدی" سعادتی و خوشگوار بود که اول سده ایران بودند.

اگر به این نتیجه رسیدیم که دینی را که بر خلاف پروری است و سبب آنرا از او حواسماند باید بگویم  
که هر وقت و همه جا این پریشانی از وی شده و می گوید که عدت ایمن و خوش بینی وی حقیقت در درگاه  
و راه پیمان این را یک گونه تو لغت پیدا شده و تکرار است. اما شکر دادارش گردید که به آرزوی سرگذشت  
خود فرو رود اگر چه رنج آور است. به نظرم می رسد روح عصیانگری در عدت از ابتدای کودکی در محیط  
خانواده در راه پیدا شد. مادرها خواند او را به مدرسه بفرستد. پدر خط دشمنی می کشید که اگر روزی این دختر  
خون الف را از ب... شخص دارد من اسم را عوضی می نامم. او در ۳۳ سالگی نوزاد را با پدر خواهرش بر پا  
می کند، من او را که به حد قاتونی بر زمین بالا می برد و دختر بچه در دست تو می شنودن لای ملافه  
بنیان می شود و در دوای صدمت می گذرد. تاستان آ که به ده تهران (نزدیک نجف آباد) به خانه هفت  
رنگ آمان او آینه خانه پدری بود، زنان و کودکان فقیر و مفلس از تو خمر ارباب را از یک برزان باری  
می کنند و اینجاست که او در لونه این پنهان شد در ۱۹ سالگی می آید: چه تلخی می گذرد آه زندگانی من  
چقدر پر شد و شرد است نوجوانی من. از ابتدای جوانی فدا شده ام یعنی - گنج است موس سادس و درختانی من.  
لگانه دل ناه راه مادر هر سال است که در ۲۰ سالگی وی از دنیا می رود. نزدیک ترین عشق  
و انتظار او ایران است که در آغاز جوانی ناگرتی می شود ۳۲ سال و شاید تا آخر عمر، دور از وطن  
به سر میرد. آنها انتظار امید، امید و انتظار می توانند او را زنده و بر سر با نگاه دارد و این دور  
در درجه اول برای بودن و ماندن خودش. ماندن و پیش رفتن و پیروزی شدن، به رغم همه غم آوردن و آرزوی  
به شکل شود آورد و بگذرد سادسین هنر است. ساد کردن هنری والا تر...

من زینا <sup>بچه</sup> که در طبیعت و در آن کرم است می بیند و دست می دارم و بد آنها آرزوی  
مادرم به آینه شده که روی رفتن و در ستارگان زندگی سرشار از عشق و شود و دانش خواهد  
درست امید دارم و این احاس قلبی ساره و طبیعی و ناخود آگاه شعری را سخنر می کند.

بخشد مثل است که کم دارم آن است که تو هم و بجز هم ما برم ...  
۵- می نویسد: "شخصی مختصر از تاریخ شروع و چگونه فعالیت های سید و اهلش خود را برام  
بنویسد و دید ماهی خود را در آن سال شرح دید."

"بنی آدم اعضای یکدیگرند" (یکدیگرند) اید اول بارمان در وین دیده شود زندگی را از او بوده است  
(از روزی که خودش ما شناختیم که با آخر چهره بود. در داد اول سال ۱۳۲۰ میلادی استانی  
با افسر برایش - بدیع در فعال کرد، و در آن تر خواندن شوی سانی آینه بهار و عقی و عارف و دیگران

درباره انقلاب اکثر و صاحب رویت است <sup>۴</sup> آنرا به نوعی جملی برابر با آن ها بنده است <sup>۳</sup> حال اگر آزادی جوانان ایران این رویداد بزرگ عصر را زود از حد آید الهزه کرده بنهند ، با افشای حقایق ، به تامل رسیده اند .

والا ، تا سخنانی توانم بگویم که رواله فعالیت سیاسی - اجتماعی هم سارمانی داشته است . منظورم این است که کار چشم گیری کرده باشد . او پیش ازها جریات عضو ، بیج حزب و گروه سیاسی نبود . دو ماه پیش از فروپاشی فرقه دکورات آذربایجان به منظور از خواب بیدار کردن مردم تبریز و در آذر ۱۳۲۵ همراه وی به تبریز مهاجرت کرد . برآوردید آن گاه که تنها تکلیفی داشته و رواله بود باید از سوی دولت حمایت فرزند عیال معروضی هم باشد . معضله فرزند بودن بود که رواله را به محضوت بندرفت . اما او در هیچ یک از نگره آ ، بلونم داشت آن سارمانی آن حزب بیوقت شرکت نداشت . آنگاه مردم هاشمی؟ می اگر افسران ها و خانواده آن ها حاضر می شد برابر آنها همیشه سر می خوانند و انگ آزادی خواهی و انسان دوستی ، انگ غم تو سنا گیری در چشمان مردوزن می آمدید که از سینه اسیر می درخشد .

تمامی آن افسران انقلابی که رف ، که جان وستی خود را فدا کردند ، ایمان پاک <sup>۵</sup> در دل نه نامی زرف ! ساند هم بین در همان ؟ لرام ، آنها با آه هم برگ را پذیرا شدند . <sup>۶</sup> سال ۱۹۷۰ از فرقه کنار گرفتند و در ایران هم در دست یک سال دیفت ماه آنا هم

(۱۹۱۰ تا ۱۹۱۸) و تا امروز عضو هیچ گروه سیاسی ندغام . می خواهم شروع از ادبیات و استی که رواله به پایان رسانیده است ، می تواند با استقلال وجدان بگوید . من در برابر عمر عائق شکر بوبره ام ، اگر چه پیش از یک هجدهم زندگی ام را کنار او گذردم ، بیج ماه این تندیس تقدس رایه بدین شهرت و مال و تقام نیالوده ام ، بیج گاه برای خوش انداختن و عمام شکر تکفیه از مجواره آنچه دلم گفت بگو ، تقه ام " بیج گاه شعر " درباری " نه ده ام نه دربار سلطنتی و نه " درباری " اعتقادی و ایده آلوزیک . بر چند این حضرت را عاقلاناً برام پیش کرده اند . . .

خوب . بنیت تمام عزیز ، فکر می کنم هم ساخته شدیم خود من که می خواهم فریاد ببرم . آنچه باید بگویم و بگویم ، نعم . او بوی گرانم فخر ، آفرین شوم " آینه آفرین " و چند شود دوران نوجوانی ام را که خود را که اند به بیولیت می فرستم . از دیدارت به دستمان برسد و رسیدن را بنویسد . سلام صمیمانه به آمانی که صادق و به نازنین و مانی عزیزم . نامه ام را تا با مان ، و مگر گریه ندم که نمی توانم یا کنیز کنم بنفشند . به امید دیدار می تو سمان

راله